

فصل‌نامه بین‌المللی علمی _ تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال ششم، شماره سیزدهم، بهار ۱۴۰۲ (۳۷-۵۸)

مقاله پژوهشی

Doi: 10.22034/JMZF.2023.400856.1150

DOR: 20.1001.1.26453894.1402.6.13.1.6

تشت آراء، مانع عمده در یادگیری دستور زبان فارسی

محمدعلی ضیایی علیشاه^۱

چکیده

هر زبانی با گذشت زمان به دلایل مختلف به گویش‌ها، گونه‌ها و لهجه‌های مختلف تبدیل می‌شود و راه جلوگیری از نابودی زبان در برابر این پدیده، رجوع به زبان معیار است. این زبان معیار با تهیه دستور زبان جامع و کامل، به پرسش‌های طالبان زبان پاسخ می‌دهد و درست‌نویسی را قانونمند می‌کند. بیش از یکصد و سی سال از تألیف کتاب‌های دستور زبان فارسی به شیوه نوین می‌گذرد؛ اما در این مدت آن‌گونه که انتظار می‌رفت، این تلاش‌ها به استحکام ساختار دستوری زبان فارسی و تبدیل قوانین زبانی به مرجعی برای حل مشکلات تبدیل نشده است که یکی از دلایل آن، تنوع و بلکه تشتت در آرای دستورنویسان بوده است. این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی بر آن است که با بررسی نمونه‌هایی از کتاب‌های دستور زبان فارسی، دیدگاه‌های هریک از صاحب‌نظران عرصه دستور را در مورد بعضی مباحث دستوری نشان دهد. نتایج پژوهش از اختلاف نظرهای گسترده دستورنویسان زبان فارسی در مقوله‌های مختلف دستوری حکایت می‌کند و نشانگر آن است که عدم وحدت رویه در حوزه دستور و نبود مرجعی معیار برای ایجاد یکپارچگی در آراء، آموزش دستور زبان را دچار مشکلات عدیده می‌کند؛ بنابراین نیاز به تدوین دستوری واحد برای ایجاد وحدت رویه در آموزش منسجم ضروری است.

واژه‌های کلیدی: دستور، فارسی، آموزش، تشتت رأی.

۱. استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۸-۵۶۴۴۱، تهران،

ایران.

ma.ziaei@cfu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۰

۱. مقدمه

قانونمند بودن ساختارهای یک زبان، یکی از عوامل مهم استحکام آن زبان در طول حیات بشری است و این قانونمندی را کسی جز صاحبان نظر در حیطهٔ زبان‌شناسی و دستور ایجاد نمی‌کنند. چنین امری در ظاهر بسیار ساده و بدیهی می‌نماید؛ اما مشکل زمانی خود را نشان می‌دهد که این صاحب‌نظران، خود به دیدگاه و نظر واحدی نرسند و آرای آن‌ها منجر به نوعی تشتت در ساختارهای دستوری و زبان‌شناختی زبان شود که نتیجهٔ آن، ایجاد شکاف‌های جبران‌ناپذیر در نظام آموزشی زبان و در نتیجه، تزلزل در ساختارهای زبانی خواهد بود.

این تحقیق مبتنی بر تجربیات سی و چند ساله نگارنده است که در سه دههٔ گذشته در مقاطع راهنمایی، دبیرستان، پیش‌دانشگاهی در مدارس و نیز کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشگاه در رشتهٔ ادبیات فارسی به تدریس اشتغال داشته است. با یافتن و بررسی نمونه‌هایی از اختلاف دیدها، به پیامدهای این تفاوت نظرها پرداخته است.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در طول یکصد و اندی سال مورد اشاره، ده‌ها کتاب در حوزهٔ دستور زبان فارسی نگاشته شده است و طبعاً هر صاحب نظری بر مبنای دریافت شخصی و گاه سلیقه‌ای خود، دو بخش عمدهٔ دستور زبان (صرف و نحو یا تجزیه و ترکیب) را طبقه‌بندی کرده و حتی به سلیقهٔ خود نام‌گذاری کرده است؛ بنابراین جای تعجب نیست که یک علاقه‌مند به آموختن دستور فارسی، شاهد کتاب‌هایی در این زمینه با دیدگاه‌های بسیار متنوع و گاه شاید متضاد و متشتت باشد و در انتخاب یک منبع معتبر دچار نوعی سرگشتگی شود.

در یک محدودهٔ هفتادساله شاهد دستور زبان‌هایی بوده‌ایم که ساختاری شبیه گرامرهای لاتین یا صرف و نحو عربی داشته‌اند و بعدها از سوی منتقدین، «دستور

سنتی» نام گرفته‌اند. دستوره‌های «پنج استاد»، «شریعت»، «خانلری»، «مدرس» نمونه‌ای از این دستورها هستند. گروهی دیگر که یافته‌های خود را از دهه پنجاه شمسی (با کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان تألیف محمدرضا باطنی) رواج دادند، معتقد به دستوری مبتنی بر زبان‌شناسی بودند و کتاب‌هایی در نفی دستور سنتی نوشته و ضمن برشمردن معایب دستوره‌های سنتی بر مزایای دستوره‌های مبتنی بر زبان‌شناسی تأکید کرده‌اند (ر.ک ابومحبوب، ۱۳۸۱: مقدمه) و نظرات خود را به کتاب‌های درسی نیز انتقال دادند. دستوره‌های «باطنی»، «ابومحبوب»، «وحیدیان کامیار»، «حق شناس» نمونه‌ای از این دستورها هستند. در این میان افرادی همچون فرشیددورد و انوری تلاش کرده‌اند، دستوری بینابین تألیف کنند.

پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به این پرسش است که آیا تشتت آرای دستور نویسان، مانعی در آموزش دستور تبدیل نیست؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

می‌توان استدلال کرد که تغییرات و تحولات رخ داده در سده حاضر، یک ضرورت علمی است و هیچ دانشی از تغییرات برکنار نیست و تغییرات مذکور، نوعی تحول مثبت محسوب می‌شوند؛ اما نباید فراموش کرد که از منظر استادان سرشناس دانشگاهی که به تدریس دستور زبان می‌پردازند، جدیدترین کتاب‌ها و دیدگاه‌ها در دستور، لزوماً مقبول‌ترین و معتبرترین منبع نیستند و این‌گونه، دشواری در آموزش دستور آغاز می‌شود؛ زیرا در تمام مقاطع تحصیلی، از جدیدترین نظریات حوزه دستور استفاده نمی‌شود (در دوره‌های تحصیلی متوسطه اول و دوم، از دستوره‌های جدید، در دوره‌های کاردانی و کارشناسی از تلفیق نظرهای دستورنویسان سنتی و جدید و در کارشناسی ارشد و به‌ویژه دکترا از دستوره‌های کاملاً سنتی همچون دستور خیام‌پور بهره برده می‌شود) و در این میان علاقه‌مندان به آموختن این علم، بیشترین آسیب

را متحمل می‌شوند (بارها دانشجویان از من پرسش کرده‌اند که نهایتاً کدام کتاب دستور معتبر و قابل استفاده است).

۱-۳. پیشینه تحقیق

خسرو فرشیدورد در بیان تاریخچه علم دستور، ضمن اشاره به این که نخستین اندیشمند ایرانی که به مبحث و مقوله دستور پرداخته است ابن سینا است او از «المعجم فی معاییر اشعار العجم» به عنوان یکی از قدیم‌ترین کتاب‌هایی نام می‌برد که پاره‌ای از نکات صرف و اشتقاق فارسی را بررسی کرده است؛ سپس از کتاب چاپ شده‌ای در چین در حوزه دستور زبان فارسی به نام «منهاج الطلب» یاد می‌کند که در قرن یازدهم قمری تألیف شده است و پس از نام بردن از چندین کتاب چاپ‌شده در زمینه دستور زبان فارسی در قرن‌های دوازده و سیزده قمری، کتاب «دستور سخن» و خلاصه آن «دبستان فارسی» از میرزا حبیب اصفهانی را - که در ۱۳۰۸ قمری در استانبول چاپ شده است - پایه دستوره‌های امروز فارسی می‌داند و ضمن اشاره به این که این کتاب با الهام از دستور زبان‌های فرنگی به رشته تحریر درآمده است، یادآور می‌شود که اصطلاح «دستور» به معنی قواعد زبان نیز مقتبس از نام این کتاب یعنی از نام «دستور سخن» است (ر.ک: فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۴-۳۶).

در بررسی پیشینه پژوهش‌های دستوری، می‌توان به نمونه‌هایی از نقد نحله‌های مختلف دستوری از یکدیگر برخورد کرد؛ اما نگارنده که تغییرات سی سال گذشته در حوزه دستور را در کتاب‌ها شاهد بوده است و تغییرات هفتاد سال گذشته در دستور را از راه تحلیل متون پیگیری کرده است، به تحقیقی مشابه مقاله حاضر برنخورده است.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

در مباحث ادبی به‌ویژه هرگاه سخن از دستور زبان رفته است، نقش کمرنگ فرهنگستان زبان و ادب فارسی به‌عنوان فصل الخطاب قوانین و مقررات زبانی مورد نقد قرار گرفته است. این حضور ضعیف فرهنگستان را می‌توان در شیوه‌نامه نگارشی، رسم خط و ویراستاری یکسان، علوم بلاغی (اعم از معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه) با اصطلاحات یکنواخت و البته دستورزبان واحد و مقبول همه مشاهده کرد. نتیجه غیر قابل اجتناب این عدم حضور، تألیف کتاب‌های مرتبط با علوم ادبی به‌صورت انفرادی، سلیقه‌ای و جزیره‌ای شده است که به دنبال خود تنوع آراء، اختلاف در نظرات و درنهایت تشنت در دیدگاه‌ها را به همراه داشته است. این تشنت، در دستور زبان فارسی مشخص‌تر و عینی‌تر است. کمتر اصطلاحی در دستور زبان می‌توان یافت که در بازتعریف آن، تمام دستورنویسان اتفاق نظر داشته باشند. شاید نتوان تمام مباحث مورد اختلاف را در یک مقاله مورد بررسی قرار داد؛ لذا تحقیق حاضر به ذکر نمونه‌هایی از مباحث دستوری در دو بخش تجزیه و ترکیب می‌پردازد.

۲-۱. بخش تجزیه

هر کلمه در دستور زبان از دو منظر قابل بررسی است: از یک منظر توجه به ویژگی‌های شخصی کلمه، فارغ از وظیفه و نقش او در واحد بزرگ‌تری به نام جمله است که در دستور فارسی از آن به نوع یا تجزیه و در عربی صرف یاد برده می‌شود. در مقوله تجزیه کلمه، تقسیم‌بندی رایج عبارت است از: اسم، فعل، حرف، صفت، قید، ضمیر و شبه جمله.

در بررسی هر بخش در کتاب‌های دستور زبان فارسی متعلق به استادان این حوزه، به تفاوت‌های زیادی برمی‌خوریم، صرف نظر از اینکه حتی در تقسیم کلمه از نظر

«نوع» یا آن‌گونه که دستور «پنج استاد» به آن «اجزای سخن» می‌گوید نیز هر دستور زبان و صاحب نظری، سلیقه خود را اعمال کرده است و به بخش‌های مختلف تقسیم کرده‌اند. این تغییرات از معادل‌سازی‌های ساده همچون تبدیل «نکره و معرفه» به «شناس و ناشناس» و نیز معادل‌سازی: کلمه، بخش، صدا، مبتدا، خبر به ترتیب به واژه، هجا، واج، نهاد و گزاره آغاز شده است و تا حد تغییرات گسترده در تقسیم‌بندی مقولات هر نوع کلمه (اعم از اسم، فعل، حرف، قید، صفت، ضمیر و ...) ادامه یافته است و گاه تا حد حذف بعضی مقولات پیش می‌رود. در زیر به چند مورد به‌عنوان نمونه اشاره می‌شود:

۲-۱-۱. اسم

۲-۱-۱-۱. ذات و معنی

در بخش اسم، در کتاب‌های دستور سنتی به تقسیم‌بندی اسم به «ذات و معنی» برمی‌خوریم. این دست‌نویسان «اسم را از حیث داشتن یا نداشتن وجود خارجی و مستقل، به ذات و معنی تقسیم می‌کنند» (گیوی و احمدی، ۱۳۹۰: ۷۶).

دست‌نویسان بعدی که به‌نوعی متوجه غیر دستوری بودن این مقوله و عدم تأثیر آن در مباحث دستوری شده‌اند. این مورد را از انواع تقسیم‌بندی‌های اسم حذف کرده‌اند؛ لذا در کتاب‌های دستور سال‌های اخیر از این مقوله سخنی به میان نیامده است. این حذف، از دستورهای نیمه‌سنتی شروع شده است و تا دستورهای مبتنی بر زبان‌شناسی ادامه می‌یابد.

۲-۱-۱-۲. ساختمان اسم

محمد قریب و همکارانش در کتاب دستور خود «پنج استاد» کلمه را از حیث اشتقاق یا عدم اشتقاق از کلمه دیگر، به دو گروه «جامد» و «مشق» تقسیم می‌کنند و

جامد را «کلمه‌ای که از کلمه دیگر بیرون نیامده باشد» و «مشتق» را کلمه‌ای که از کلمه دیگر بیرون آمده باشد» می‌دانند (ر.ک: قریب و دیگران، ۱۳۵۰: ۳۳).

محمدجواد شریعت، تعریف قریب را از جامد و مشتق کامل‌تر کرده است و اسمی را که در ساختمان آن بُن یا ریشه ماضی یا بن و ریشه مضارع آمده باشد مشتق و بر عکس آن را جامد می‌نامد (ر.: شریعت، ۱۳۷۲: ۱۸۰).

این گروه از دستورنویسان اسم را از دیدگاهی دیگر به دودسته ساده و مرکب نیز تقسیم می‌کنند.

در دستور زبان‌های مبتنی بر زبان‌شناسی، مقوله «مشتق» با حذف مفهوم «جامد» به گروه ساده و مرکب می‌پیوندد و اسم به دو گروه کلی تقسیم می‌شود: ساده و غیر ساده: که شامل مشتق، مرکب و مشتق - مرکب می‌شود.

بر این مبنا «مشتق» مفهومی جدا می‌یابد و هر تکواژ آزاد یا مستقل که پیشوند، میان‌وند و یا پسوندی در ساختمان خود داشته باشد، کلمه مشتق محسوب می‌شود و اگر یک واژه مرکب، یکی از این وندها را همراه داشته باشند، مشتق - مرکب خواهند بود (ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۹۳).

تفاوت دو دیدگاه سبب می‌شود کلماتی همچون موشک، روزه، گردنه و هزاران کلمه دیگر، از نظر دستورنویسان سنتی «ساده» و از نظر زبان‌شناسان جدید، غیر ساده و «مشتق» شمرده شوند.

همچنانکه پیشتر اشاره شد، تصور اینکه دانش‌آموزی مجبور است این کلمات را در دبیرستان «مشتق» بشمارد و پس از ورود به مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکترا در رشته ادبیات فارسی با توجه به اعتقاد اساتید ادبیات به دستورهای سنتی، آن‌ها را ساده بداند، وضعیتی بغرنج و البته شگفت‌آور ایجاد می‌کند.

در بسیاری از دستورها در توضیح واژه‌های حاصل از تغییرات در مصدر، از دو مقوله «اسم مصدر» و «حاصل مصدر» سخن گفته می‌شود. قریب در دستور زبان خود در مورد اسم مصدر چنین تعریفی دارد: «اسم مصدر اسمی است از برای فعل بدون توجه به فاعل ... مانند کوشش، بینش و ... و علامت اسم مصدر آن است که شینی ماقبل مکسور به آخر ریشه فعل بیفزایند» (قریب و دیگران، ۱۳۵۲ : ۱۲۱)؛ و هم او «حاصل مصدر» را از مشتقات بر شمرده و ساختار آن را چنین بیان می‌کند: «حاصل مصدر از مصدر مخفف یا ماضی ساخته می‌شود. به این طریق که به آخر آن، صیغه «ار» بیفزایند، مانند گفت و گفتار / رفت و رفتار (ر.ک: همان: ۱۳۷).

نظرات محمد معین منطبق بر دیدگاه‌های قریب و همکارانش است. او در کتاب مستقلی که در مورد اسم مصدر و حاصل مصدر تألیف کرده است، با ذکر نظرات مفصلی از «برهان قاطع»، «فرهنگ جهانگیری»، «فرهنگ رشیدی» و کتاب «صرف و نحو زبان فارسی» از حاج محمد کریم خان و درنهایت، کتاب‌های «موارد المصادر» و «نامه زبان‌آموز» با بیان مثال‌های زیاد، نظری شبیه دیدگاه قریب ارائه می‌دهد (ر.ک: معین، ۱۳۶۳: ۶-۵).

شریعت اسم مصدر و حاصل مصدر را کلمه‌ای به‌جز مصدر و ریشه فعل اما در معنی مصدر می‌داند و اضافه می‌کند که بعضی دستورنویسان بین اسم مصدر و حاصل مصدر فرق گذاشته‌اند، به این گونه که اسم مصدر را ساخته‌شده از بن فعل ماضی یا مضارع می‌دانند؛ اما معتقد هستند که حاصل مصدر ریشه فعلی ندارد (شریعت، ۱۳۷۲: ۲۲۸).

او بر خلاف قریب که برای اسم مصدر یک پسوند برشمرده بود، پسوندهایی همچون «ه»، «ش»، «شن»، «شت»، «تار» و «دار» به آخر بن فعلی می‌داند (همان: ۲۲۹) و علامت حاصل مصدر را «ی» یا «گی» در آخر اسم، صفت، ضمیر، عدد و ... می‌داند؛ مانند مردی، تویی، دلسوزگی (همان: ۲۳۱). به این شیوه کلمه‌ای همچون

«دیدار» را که قریب و نیز محمد معین «حاصل مصدر» می‌دانند، شریعت «اسم مصدر» می‌شمارد.

در دستوره‌های متأخرتر، گیوی و انوری صرفاً با اشاره به این‌که مشتقات مصدر یا بن فعل را «اسم مصدر» یا «حاصل مصدر» می‌نامند (ر.ک: احمدی و انوری، ۱۳۹۰: ۷۹) دیگر از اصطلاح «حاصل مصدر» نامی نمی‌برند و همه کلمات مشتق از فعل یا مصدر را تحت عنوان «اسم مصدر» طبقه‌بندی می‌کنند.

وحیدیان کامیار رجوعی دوباره به نظریات شریعت کرده است و حاصل مصدر را جدا از اسم مصدر می‌داند (ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۹۳-۹۴).

درنهایت مشخص نمی‌شود آیا فرقی بین این دو مقوله وجود دارد یا نه و بدتر اینکه واژه‌هایی همچون دیدار، گفتار، شنیدار و ... اسم مصدر هستند یا حاصل مصدر؟ و اینکه اسم مصدر فقط کلماتی همچون کوشش، جوشش و ... است یا پسوندهای دیگری غیر از «ش» دارد؟

۲-۱-۲. فعل

۲-۱-۲-۱. «لازم - متعدی» و «ناگذر - گذرا»

دستورنویسان سنتی در تقسیم بندی فعل از نظر نیاز یا عدم نیاز به مفعول، آن‌ها را به دوگروه کلی تقسیم کرده‌اند: از نظر رسول خیامپور فعل لازم «فعلی است که نتواند مفعول صریح داشته باشد، مثل: منوچهر آمد» و فعل متعدی «فعلی است که می‌تواند مفعول صریح داشته باشد [مثل: پرویز نوشت]» (خیامپور، ۱۳۴۴: ۶۳).

فرشیدورد نیز این دو مقوله را چنین تعریف می‌کند: «فعل لازم آن است که به مفعول نیازمند نباشد و نشانه‌اش اینست که در جواب «که را» و «چه را» یا «چه چیزی را» و یا «چه کسی را» نمی‌آید» و «فعل متعدی آن است که عمل فعل به فاعل پایان نیابد و از آن به مفعول سرایت کند مانند: «کتاب را خواندم» (فرشیدورد، ۱۳۸۲:

دستورنویسان جدید ضمن تغییر واژه‌های عربی «لازم» و «متعدی» به واژه‌های پارسی «ناگذر» و «گذرا» در کارکرد این دو لفظ نیز تغییراتی داده‌اند؛ به گونه‌ای که اغلب ناگذر و گذرا را را برابری امروزی برای لازم و متعدی شمرده‌اند؛ اما واقعیت آن است که به یقین نمی‌توان دو اصطلاح دستوری اخیر را برابری دقیق برای لازم و متعدی دانست. کامیار، فعل ناگذر را فعلی می‌داند که تنها به نهاد نیاز دارد و از نظر او فعل گذرا «فعلی است که علاوه بر نهاد به مفعول، متمم و مسند نیز نیاز داشته باشد» (ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۴۸-۵۰).

بر این مبنا در جمله «هوا سرد است» فعل «است» از دیدگاه دستورنویسان سنتی، «لازم» است و از نظر دستورنویسان جدید، گذرا. همین‌گونه فعل «ترسید» لازم است اما در زیرگروه معادل پارسی خود یعنی «ناگذر» قرار نمی‌گیرد.

۲-۲-۱. ساختمان فعل

به تقسیم‌بندی فعل از منظر ساختمان کلمه از دیدگاه چند دستورنویس توجه کنیم: - **فرشیدورد:** فعل بسیط (ساده)، فعل غیر بسیط که دو قسم است: پیشوندی مثل ورافتادن و مرکب مانند کارکردن و کتک زدن (ر.ک: فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۱۳).

- **احمدی و انوری:** فعل‌های ساده، فعل‌های پیشوندی، فعل‌های مرکب، فعل‌های پیشوندی مرکب، عبارت‌های فعلی، فعل‌های ناگذر یک‌شخصه (ر.ک: احمدی و گیوی، ۱۳۸۵: ۱۶).

- **وحیدیان کامیار:** ساده، پیشوندی، مرکب (ر.ک: وحیدیان، ۱۳۸۲: ۵۸-۵۹).

صرف نظر از نام‌گذاری‌های متعدد و مختلف در ساختمان فعل، برداشت‌های مختلف از هر مقوله، خود منشأ تشکیلی دیگر است. وحیدیان با تعریفی که از فعل مرکب ارائه می‌دهد، عملاً تعداد فعل‌های مرکب را بر خلاف نظر دستورنویسان سنتی از صدها عدد به کمتر از شاید پنجاه عدد می‌رساند. او کلمه ماقبل یک فعل را زمانی جزء نخست یک فعل مرکب می‌داند که نقش دستوری قبول نکند؛ گسترش‌پذیر

نباشد؛ در جمله مورد بررسی قرار بگیرد نه. اگر دو مثال فرشیدورد در سطور بالا برای فعل مرکب را در نظر بگیریم، از نظر وحیدیان مرکب نیستند، زیرا «کار» در کارکردن و «کتک» در کتک زدن، چون می‌توانند در جمله نقش مفعول بیابند، پس فعل مرکب نیستند (ر.ک: همان: ۶۰). طبیعتاً در این مبحث نیز یک علاقه‌مند آموختن دستور، علیرغم مطالعه چندین کتاب دستور، درنهایت از تشخیص یک فعل مرکب از غیر مرکب عاجز خواهد ماند.

۲-۱-۳. قید

قید از جمله کلماتی است که با توجه به اشتراک لفظی که در علوم مختلف ادبی دارد، مایه ابهام و تشتت است. این واژه در علم «معانی» معنی خاص خود را دارد، همچنانکه جلال‌الدین کزازی در کتاب خود در بیان حالات گزاره، یکی از آن‌ها را قیددار شدن گزاره می‌داند و آن را با پارسی سره چنین تعریف می‌کند: «بستگی گزاره (تقیید مسند) آن است که برای آن وابسته‌ای چون قید یا صفت یا کاررفته (مفعول) در جمله بیاورند» (کزازی، ۱۳۷۳: ۱۵۵)؛ بنابراین از نظر ایشان و البته همه استادان علم معانی هر صفت و مفعول، خود نوعی قید در گزاره هستند.

جلال‌الدین همایی نیز قید را در علم «بیان» به گونه‌ای دیگر و با مفهومی متفاوت بازتعریف می‌کند. او قید را در علم بیان با «شرط» مترادف می‌داند، مثلاً در انواع تشبیه از تشبیه مشروط یا مقید چنین سخن می‌گوید: «آن است که چیزی را به چیزی مانند کنند با شرط و قیدی که آوردن آن شرط و قید بر لطف کلام و ظرافت بیفزاید، مثل این که بگویند فلان مانند شیر است اگر شیر عقل داشته باشد» (ر.ک: همایی، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

در حوزه دستور، خیامپور به «قید اسم» و «قید فعل» معتقد است. ایشان شیوه قیددار ساختن اسم را چنین توضیح می‌دهد: «آخر اسم را کسره داده کلمه‌ای از

صفت یا اسم بدو ملحق سازند تا او را مقید نماید؛ مانند کتابِ خوب و کتابِ علی» (خیامپور، ۱۳۴۴: ۴۵). در حقیقت او هر مضاف الیه و صفتی را یک قید برای اسم می‌داند. در مبحث «قید برای فعل» نیز همچون دستورنویسان سنتی به قید مشترک و مختص و تقسیم‌بندی قید بر مبنای معنی آن‌ها معتقد است، ضمن اینکه قید مؤول را نیز از خاطر دور نمی‌دارد و درنهایت حداقل دوازده نوع قید بر مبنای معنایشان بر می‌شمرد (همان: ۱۸۲ - ۱۹۶).

مدرس تبریزی در کتاب دستورش در مبحث قید، آن‌ها را به نه بخش تقسیم می‌کند (ر.ک: مدرس تبریزی، ۱۳۸۸: ۷۷)؛ اما شریعت در تقسیم‌بندی قید بر مبنای معنی کلمات از حداقل چهارده نوع قید (از قبیل زمان، مکان، مقدار، کیفیت، تأسّف، تأیید، نفی، حالت و ...) سخن می‌گوید (ر.ک: شریعت، ۱۳۷۲: ۳۰۲-۳۰۸).

در دستور احمدی و انوری برای نخستین بار تقسیم‌بندی قید علاوه بر تقسیم به «ساده و مرکب»، «مختص و مشترک» و ده نوع قید بر مبنای معنا، شاید برای اولین بار از قیده‌های «نشانه‌دار و بی‌نشانه» سخن به میان می‌آید (ر.ک: احمدی و انوری، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۶۰).

اما محمدرضا باطنی در دستور مبتنی بر زبان‌شناسی خود انواع تقسیم‌بندی‌ها از قید را کنار گذاشته و با توجه به ساختار ظاهری قیده‌ها، آن‌ها را بر دو دسته بدون علامت صوری؛ با علامت صوری طبقه‌بندی می‌کند (باطنی، ۱۳۷۳: ۱۷۲). درنهایت وحیدیان کامیار و گروه مؤلفان کتاب‌های درسی زبان فارسی به تبعیت از باطنی بدون توجه به معنای قیده‌ها و تنها بر مبنای ساختمان قیده‌ها، با تغییری در نام کلمات، آن‌ها را به دو دسته «نشانه‌دار» و «بی‌نشانه» تقسیم می‌کنند (ر.ک: حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۱۹)؛ اما به هنگام جداسازی متمم‌های قیدی از متمم‌های اجباری، یکی از تفاوت‌های متمم قیدی از متمم اجباری را داشتن معنای مکانی یا زمانی متمم قیدی می‌دانند و

بدین گونه نظری متفن و به دور از تردید و شائبه در مورد مبحث قید از این دستورها به دست نمی‌آید.

جدول ۱: مباحث طرح‌شده در ذیل مبحث «قید» در کتاب‌های دستور

مبحث طرح شده	
قید اسم، قید فعل	خیامپور
قید مختص و قید مشترک	انوری
قید نشانه‌دار و بی‌نشانه، متمم قیدی	وحیدیان
قید زمان، مکان، کیفیت، مقدار، شرط، تردید، حالت و ...	شریعت

۲-۱-۴. فعل‌های ربطی

جمله «او ورزشکار است» را در نظر بگیریم و کلمه «است» را از دیدگاه دستورنویسان بررسی کنیم:

- خیامپور: «است» حرف ربط است؛ زیرا ورزشکار را به «او» مرتبط می‌کند (ر.ک: خیامپور، ۱۳۴۴: ۱۰۳).

- علی‌محمد حق‌شناس: «است» از فعل‌های اسنادی است (ر.ک: حق‌شناس و دیگران، ۱۳۹۰: ۶۳).

- مدرس تبریزی: «چنین فعل‌هایی فعل ناقص نامیده می‌شوند» (مدرس تبریزی، ۱۳۸۸: ۸۷).

ملاحظه می‌شود که یک دانشجوی ادبیات با بررسی دستوره‌های فوق، حتی در تشخیص نوع فعل «است» میان «حرف ربط»، «فعل ربطی»، «فعل اسنادی»، «فعل ناقص» و ... عاجز خواهد ماند.

جدول ۲: بررسی نقش «است» در جمله اسمیه از دیدگاه دستورنویسان

کلمه	خیامپور	انوری	وحیدیان	مدرس تبریزی
است	حرف ربط	فعل ربطی	فعل اسنادی	فعل ناقص

۲-۲. بخش ترکیب دستور

نوع دوم بررسی یک کلمه و ویژگی‌های آن، بررسی نقش و وظیفه‌ای است که در جمله بر عهده دارد که از آن در زبان فارسی با عنوان نقش یا ترکیب و در عربی «نحو» یاد می‌شود. مهم‌ترین نقش‌های کلمه عبارت‌اند از: نهادی، مفعولی، مسندی، متممی، مضاف الیهی، وصفی، بدلی، تأکیدی، عطفی، قیدی. در این بخش دستور نیز اختلاف دیدهای زیادی است که به چند مورد اشاره می‌شود.

۲-۲-۱ متمم

متمم نیز از جمله مقوله‌هایی است که در دستورهای مختلف، تعاریف متعددی از آن شده است: دستور «پنج استاد» در جلد نخست، با ذکر مثال‌های متعدد از جمله ترکیب اضافی «نَهالِ دشمنی» کلمه «دشمنی» را ضمن آنکه یک مضاف‌الیه می‌شمارد، یک متمم می‌داند (ر.ک: قریب، ۱۳۵۰: ۴۰) و در جایی دیگر اشاره می‌کند که صفت و مضاف‌الیه یک متمم هستند (همان: ۹۳/۲). مشخص است که این استادان به معنای کلمه «متمم» توجه دارند و از آن جهت که با آمدن در کنار مضاف یا موصوف، تمام‌کننده معنای آن‌ها می‌شوند، به نوعی متمم محسوب می‌شوند.

خیامپور با ذکر مثال «کمر بند را مار پنداشتم»، واژه «مار» را متمم می‌شمارد (ر.ک: خیامپور، ۱۳۴۴: ۴۰).

حق‌شناس و همکارانش در کتاب‌های درسی نیز متمم را «گروه اسمی می‌دانند که پس از حرف اضافه بیاید» (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۲۳)؛ و نکته قابل ذکر اینکه آن نقش دستوری را که حق‌شناس و دوستانش متمم می‌دانند، در دستور خیامپور (به نوعی تبعیت از نحو عربی) مفعول غیر صریح نامیده می‌شود (ر.ک: خیامپور، ۱۳۴۴: ۱۲۶).

مقایسه‌ای هر چند سطحی عمق تفاوت دیدگاه صاحب نظران عرصه دستور را نشان می‌دهد و البته اینکه یک علاقه‌مند به آموزش دستور زبان فارسی چگونه می‌تواند در این تشنت آراء به نتیجه مورد نظرش برسد، خود مشخص است.

۲-۲-۲. تمیز

جمله «من تو را تقی نامیدم» را در نظر بگیریم. در دستور شریعت کلمه «تقی» تمیز محسوب می‌شود (ر.ک: شریعت، ۱۳۷۲: ۳۷۲). این نظر مورد قبول حسن انوری و بعضی دیگر از دستورنویسان نیز است (در حالی که خیامپور آن را متمم و وحیدیان کامیار آن را مسند می‌دانند).

خیامپور با ذکر یک مثال «یک کیلو شکر خریدم» کلمه «شکر» را که از دیدگاه ایشان، ابهامی را از کلمه کیلو رفع می‌کند، تمیز می‌شمارد و در نهایت دستورنویسان جدید، در جمله فوق، نه کلمه شکر بلکه واژه «کیلو» را ممیز (تمیزدهنده) می‌دانند. (ر.ک. حق شناس، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

حق شناس با بیان مثالی مشابه جمله نخست: «حافظ، خود را رند می‌داند»، کلمه «رند» را که عیناً در جایگاه کلمه «تقی» است، مسند می‌شمارد (ر.ک: همان: ۶۵) و همچنانکه در سطور بالا اشاره شد، خیامپور با ذکر جمله «من کمربند را مار پنداشتم»، کلمه «مار» را متمم محسوب می‌کند (ر.ک: خیامپور، ۱۳۴۴: ۴۰). کتاب‌های درسی پایه دوازدهم نیز - که نماینده آموزش رسمی در کشور است - به کلماتی که در جایگاه مار قرار می‌گیرد، مسند نام می‌دهند (ر.ک: بهرام محمدیان و دیگران، ۱۴۰۲: ۵۴) و البته دانش‌آموز یا دانشجو در نهایت در تشخیص مسند از تمیز، تمیز از متمم، متمم از ممیز و ... در می‌ماند. جدول زیر تفاوت دیدگاه را در چهار کلمه از دو جمله مذکور نشان می‌دهد.

جدول ۳: تفاوت نقش چند کلمه در دستوره‌های مختلف

کلمه	خیامپور	وحیدیان	انوری
مار	متمم	مسند	تمیز
پنداشتم	فعل ناقص	فعل اسنادی	فعل
کیلو	مفعول	تمیز	واحد شمارش
شکر	تمیز	مفعول	مفعول

۲-۲-۳. ماضی نقلی یا مسند + فعل ربطی

در مورد ساختار مسند و نوع کلمه‌ای که در نقش مسند انجام وظیفه می‌کند نیز بین دستورنویسان دیدگاه واحدی وجود ندارد. بین غالب دستورنویسان، همچون احمدی گیوی، شریعت و ... این اتفاق نظر وجود دارد که مسند، یک اسم یا صفت است. همچنانکه فرشیدورد در تعریف مسند می‌نویسد: «اسم مسند یا مکمل، آن است که معنی فعل ناقص را تمام کند مانند منوچهر انسان است» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۳۵). کتاب‌های رسمی آموزشی نیز در مورد نقش مسند تردیدی ندارند (ر.ک: بهرام محمدیان، ۱۴۰۲: ب: ۱۴۲)؛ اما ناتل خانلری با ابراز نظری قابل تأمل، ساختار این اتفاق نظر را به هم می‌ریزد و مخاطب را در یک ابهام آموزشی قرار می‌دهد. ایشان با ذکر جمله «حسن نشسته است» این نظر را اعلام می‌کند که «ممکن است حسن را فاعل دانست و نشسته است را روی هم فعل آن شمرد. همچنین می‌توان حسن را مسندالیه و «نشسته» را مسند و «است» را ادات اسناد یا رابطه دانست» (خانلری، ۱۳۷۰: ۳۴۴). ملاحظه می‌شود که نهایتاً دانش آموز یا دانشجو متوجه نخواهد شد که «نشسته است» و فعل‌هایی شبیه آن، یک فعل ماضی نقلی است یا متشکل از یک مسند + یک فعل ربطی است.

۲-۲-۴. نهاد

در صرف و نحو عربی، در جمله‌های اسمیه، اسم یا ضمیری که جمله با آن آغاز می‌شود «مبتدا» می‌گویند و در این مورد، بین تمام نحویون اتفاق نظر است؛ اما در دستور زبان فارسی، این اسم یا ضمیر در دستورهای مختلف، نام‌های مختلف گرفته است؛ مثلاً اگر جمله، فعل ربطی داشته باشد، اغلب دستورنویسان به آن مسندالیه گفته‌اند و اگر جمله دارای فعل تام باشد، به آن نهاد گفته می‌شود و چنانچه جمله دارای فعل مجهول باشد، آن را «در جایگاه مفعول» دانسته‌اند.

در مورد همین تقسیم‌بندی نیز اتفاق نظر کامل وجود نداشته است؛ مثلاً محمد قریب، تفاوتی میان فاعل و مسندالیه قائل نمی‌شود و چنین می‌گوید: «هر فعلی به کننده یا ذاتی باید متعلق باشد که عمل فعل مزبور به او اسناد داده شود و ذات مذکور را فاعل یا مسندالیه گویند» (قریب و دیگران، ۱۳۵۰: ۱/۱۱۵) و در جایی دیگر، مثالی ذکر می‌کند: «بزرگمهر را پرسیدند ... گفت» و در اظهار نظر در مورد جمله دوم یعنی «گفت» تصریح می‌کند که بزرگمهر، مسندالیه آن است که به قرینه حذف شده است (ر.ک: همان: ۱۱۳/۲) و ظاهراً هیچ تفاوتی میان فاعل و مسندالیه نمی‌بیند.

خانلری و دستورنویسان پس از ایشان به تبعیت از نقش نحوی مبتدا و خبر در عربی، جمله را به دو بخش کلی تقسیم کردند و در تمام جمله‌ها، اسم یا ضمیری را که در مورد آن خبری داده می‌شود، عنوان کلی «نهاد» را می‌دهند و نامی از مسندالیه، فاعل یا لفظ دیگر نمی‌برند. اما به‌راستی کدام دیدگاه را باید صائب و معتبر دانست: فاعل، مسندالیه، نهاد و یا ...

۲-۲-۵. بدل

در تعریف بدل گفته شده است: «اگر کلمه‌ای (معمولاً اسم) برای توضیح یا تأکید کلمه دیگر آورده شود، آن را بدل می‌گویند؛ مانند تقی، دانش‌آموز کلاس، وارد شد که دانش‌آموز کلاس بدل است» (شریعت، ۱۳۷۲: ۳۷۱).

بر مبنای تعریف و نیز مثال فوق می‌توان جمله‌ی زیر را چنین بررسی نحوی کرد:
 ما، دانشجویان، روز خود را به بطالت نمی‌گذرانیم.

ما = نهاد دانشجویان = بدل روز خود را ... = گزاره

اما خیامپور در دستور زبان خود، نهاد (فاعل) را دانشجویان می‌داند و کلمه‌ی «ما» را «وصف ضمیر» می‌داند (ر.ک: خیامپور، ۱۳۴۴: ۵۵). او اسم‌هایی یا جمله‌های مؤول را که پس از ضمیرهای اشاره‌ی «آن» و «این» می‌آیند، بدل می‌شمارد (همان: ۱۱۱).
 محمدعلی مدرس تبریزی نیز در کتاب دستورش نه وصف ضمیر بلکه «ضمیر وصف را «آن» یا «این» یا «زآن» و «زاین» که تأکید ملک یا انتساب به کسی یا چیزی نماید» می‌داند و این مثال را برای اثبات سخن خود ذکر می‌کند: «زیباتر آنچه مانده ز بابا از آن تو [باشد]» (مدرس تبریزی، ۱۳۸۸: ۳۸).

۲-۲-۶. تأویل

در زبان عربی و در علم صرف و نحو، قائل شدن نقش دستوری برای جمله، امری رایج است که اغلب در متن‌های معمولی در نقش خبر، حال، صفت و ... قابل مشاهده است. رسول خیامپور در کتاب دستور زبان فارسی خود، بخش زیادی را به تأویل و جمله‌های مؤول اختصاص داده و تلاش کرده است برای اغلب جمله‌های پیرو (در جمله‌های مرکب) نقش تأویلی پیدا کند؛ مثال: در جمله‌ی مرکب «مردی که کلاه آبی داشت آمد» او جمله پیرو «کلاه آبی داشت» را تأویل به صفت می‌کند و آن را جمله‌ی مؤول به صفت می‌شمارد و این‌گونه تفسیر می‌کند: «مرد دارنده کلاه آبی آمد».

این کار در دستور زبان‌های فارسی، دیگر رایج نیست؛ اما برای مخاطب و دانشجوی ادبیات فارسی یک معضل است که در مقاطع پایین تحصیلی جمله‌های پیرو را مستقلاً و بی‌توجه به جمله‌ی پایه مورد بررسی نحوی قرار دهد (ر.ک: بهرام محمدیان، ۱۴۰۲ الف: ۷۹). در تحصیلات تکمیلی، استادانی که دستور خیامپور را محور تدریس خود قرار می‌دهند، برای جمله‌ی پیرو نقش دستوری پیدا می‌کنند.

۲-۲-۷. انواع ترکیبات اضافی

در دستورهای سنتی قدیمی‌تر همچون «دستور پنج استاد» ترکیبات اضافی را با توجه به موقعیت معنایی به چند نوع تقسیم کرده‌اند. در دستور پنج استاد این ترکیبات اضافی به پنج نوع ملکی، تخصیصی، بیانی، تشبیهی و استعاری تقسیم شده است (ر.ک: قریب، ۱۳۵۰: ۴۱). شریعت در دستور خود این تعداد را تا ۱۶ نوع بالا می‌برد که علاوه بر پنج نوع گفته شده به اضافه‌های تبیینی، تأکیدی، بنوت، توصیفی، توضیحی، حقیقی، مجازی، مقلوب، تملیکی، اقترانی و اختصاصی اشاره می‌کند (ر.ک: شریعت، ۱۳۷۲: ۳۶۳-۳۶۴).

احمدی گیوی در دستور خود از هشت نوع اضافه نام می‌برد (ر.ک: احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲)؛ اما در دستورهای جدید مبتنی بر زبان‌شناسی، با این استدلال که این موضوع ارتباطی با مقولهٔ زبان و دستور ندارد و در حیطهٔ بلاغت قابل بررسی است، از پرداختن به آن خودداری کرده‌اند و در واقع با نوعی استنباط شخصی، صورت مسئله را پاک کرده‌اند. به این گونه در این تشتت آراء، نظری نهایی - که حکم فصل الخطاب برای این اختلاف را داشته باشد - وجود ندارد.

۳. نتیجه‌گیری

آموزش صحیح و قاعده‌مند یک زبان زمانی امکان‌پذیر است که امکان دسترسی به دستورزبان جامع و کم‌نقصی، فراگیر را از افتادن به ناهموازی‌های آموزش بازدارد و در همه حال راهنمای او در این مسیر دشوار باشد. زبان فارسی نیز حداقل از یکصد و سی سال پیش با تلاش صاحبان اندیشه در حوزهٔ زبان و ادبیات فارسی، دستیابی فراگیران به دستور زبان را فراهم کرده است؛ اما در این دورهٔ طولانی، نبود مرجعی واحد برای حل اختلاف دیدگاه‌های مختلف دستوری، عملاً تکثر منابع دستوری را به یک مانع در مسیر آموزش تبدیل کرده است.

تحقیق حاضر با بررسی متون دستور زبان‌های مختلف، به بیان نمونه‌هایی از تشتت آراء پرداخته است. این امر در دو حوزه تجزیه و ترکیب زبان صورت گرفته است. در حوزه تجزیه، تفاوت دیدگاه‌ها در تقسیم‌بندی اسم، فعل، قید، صفت، حرف، ضمیر و حتی تعریف هریک از این مقوله‌ها قابل مشاهده است. در حوزه ترکیب نیز علاوه بر تعریف متفاوت هر دستورنویسی از مقوله‌های نهاد، مسند، مسندالیه، قید، متمم، بدل، مؤول، انواع ترکیبات اضافی، تمیز و ... در تعیین نقش هر کلمه در جمله نیز اختلاف نظرهای اساسی مشاهده می‌شود که طبعاً کار را برای هر متعلم دستور دشوار می‌سازد. با این حال باید اذعان کرد ظاهراً در آموزش دستور، مشکل اساسی، درستی یک نظر یا نادرستی راه دیگر نیست؛ بلکه مشکل در پافشاری استادان ادبیات و زبان به‌ویژه در حوزه دستور بر آموخته‌های خودشان در مقاطع مختلف نظام آموزشی کشور است. آن‌ها در هر مقطعی که باشند، بر داشته‌های خود اصرار دارند و منبعی جز منبع مورد قبول خویش را بر نمی‌تابند. استادان دانشگاه، حاضر به پذیرفتن نظرات مندرج در کتاب‌های درسی نیستند و دانش‌آموختگان‌شان به‌عنوان معلمان دبیرستان‌های دوره‌های اول و دوم، نظرات آن‌ها را تکرار می‌کنند و از سوی دیگر، مؤلفان کتاب‌های درسی حاضر به تعامل با دانشگاه نیستند و نتیجه محتوم این عدم تعامل، عدم وحدت رویه در آموزش مباحث دستوری است.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. ابو محبوب، احمد (۱۳۸۱)، *ساخت زبان فارسی*، چاپ دوم، تهران: نشر میترا.
۲. احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن (۱۳۹۰)، *دستور زبان فارسی ۱*، چاپ اول ویرایش چهارم، تهران: انتشارات فاطمی.
۳. باطنی، محمدرضا (۱۳۷۳)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، چاپ ششم، تهران: نشرامیر کبیر.
۴. بهرام محمدیان، محی الدین و دیگران (۱۴۰۲ الف)، *فارسی ۱*، چاپ هشتم، تهران: شرکت چاپ و نشر.
۵. ، (۱۴۰۲ ب)، *فارسی ۲*، چاپ هفتم، تهران: شرکت چاپ و نشر.
۶. ----- (۱۴۰۲ ج)، *فارسی ۳*، چاپ ششم، تهران: شرکت چاپ و نشر.
۷. حق شناس، علی محمد و دیگران (۱۳۹۰)، *زبان فارسی ۳* کد ۲۴۹/۳، چاپ سیزدهم، تهران: نشر شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.
۸. خیامپور، عبدالرسول (۱۳۴۴)، *دستور زبان فارسی*، چاپ پنجم، تبریز: انتشارات تهران.
۹. شریعت، محمد جواد (۱۳۷۲)، *دستور زبان فارسی*، چاپ ششم، تهران: اساطیر.
۱۰. قریب عبدالعظیم و دیگران (۱۳۵۰)، *دستور پنج استاد*، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابفروشی مرکزی.
۱۱. کزازی، میر جلال الدین (۱۳۷۳)، *زیباشناسی سخن پارسی (معانی)*، چاپ سوم، تهران: کتاب ماد.
۱۲. فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، *دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.

۱۳. مدرس، محمدعلی (۱۳۸۸)، *دستور زبان فارسی (مقدمه قاموس المعارف)*، چاپ اول، تهران: نشر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۱۴. معین، محمد (۱۳۶۳)، *اسم مصدر - حاصل مصدر*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۵. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۰)، *دستور زبان فارسی*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات توس، بهار.
۱۶. وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۲)، *دستور زبان فارسی ۱*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.
۱۷. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، چاپ اول، تهران: نشر اهورا.